

انتشارات انصار امام مہدی علیہ السلام

حاکمیت خدا نہ حاکمیت مردم!

سید احمد الحسن علیہ السلام

وصی و فرستادہ امام مہدی علیہ السلام

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مہدی علیہ السلام

نام کتاب	حاکمیت خدا، نه حاکمیت مردم!
نویسنده	احمد الحسن <small>رحمته الله</small>
مترجم	گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی <small>رحمته الله</small>
ویراستار	الطاف دوست
نوبت انتشار	اول
تاریخ انتشار	۱۳۹۷
کد کتاب	۱۰۱/۲
ویرایش ترجمه	دوم

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک سید احمد الحسن رحمته الله به تارنماهای زیر مراجعه نمایید .

www.almahdyoon.co
www.almahdyoon.co/ir

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

- تقدیر به: ۷
- پیشگفتار ۹
- دموکراسی چیست؟ ۱۳
- تناقضات دموکراسی ۲۱
- ۱- دیکتاتوری در دل دموکراسی نهفته است ۲۱
- ۲- بزرگ‌ترین کشور دموکراتیک دنیا با دیکتاتوری اداره می‌شود ۲۲
- ۳- دموکراسی و ثروت ۲۳
- ۴- دموکراسی و آزادی ۲۳
- ۵- دموکراسی و دین ۲۴
- ۶- دموکراسی از گواهره تا گور ۲۵
- همنای فکری دموکراسی ۲۹
- (مذهب مصلح‌منتظر جهانی) ۲۹
- ماجرای موسی با قومش: ۴۲
- چرا مصلح‌منتظر؟ ۴۵
- ۱- دین ۴۵

۲- دنیا ۴۶

۱- قانون (قانون اساسی و قوانین دیگر): ۴۹

۲- پادشاه یا حاکم: ۵۰

تقدیر به:

جانشین خدا

به امام محمد بن الحسن المهدي (علیه السلام)

به آن مظلومی که حقش پایمال و غضب شد

به پدرم، به نور چشمم و به جانم که در وجودم است!

این‌ها کلماتی است که سعی دارم با آن‌ها تو را دلداری دهم و در دردهایت

شریک باشم

پس این کلمات را به نیکی از من بپذیر؛ هر چند من شایسته آن نیستم!

گناه کارِ تقصیر کار

احمد الحسن

جمادی الاول ۱۴۲۵ هـ ق^(۱)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

پیشگفتار

در این روزهای پایانی و لحظات سرنوشت‌ساز، روزهای واقعه -روزهایی سخت و پرفراز و نشیب- عده‌ای در حال سقوط به دره‌ای عمیق هستند تا در نهایت در آن استقرار یابند و عده‌ای شروع به اوج گرفتن نموده‌اند تا در نهایت بر قله‌های کوه‌ها مستقر شوند و عده‌ای دیگر مست و سرگردان، نه جزء این گروه و نه آن گروه، حزب باد که به هر طرف باد وزد به همان سو می‌روند.

و در این لحظات حساس و سرنوشت‌ساز -لحظات امتحان الهی اهل زمین- عده بسیاری که ادعای اسلام یا به هر شکلی ادعای نمایندگی اسلام را دارند سقوط می‌کنند و متأسفانه، نخستین گروهی که در قعر دوزخ سقوط می‌کنند عالمان بی‌عمل هستند؛ زیرا آن‌ها شروع به مطرح کردن مقوله شیطانی «حاکمیت مردم» نموده‌اند؛ همان طرز فکری که همواره دشمنان پیامبران، فرستادگان و ائمه علیهم‌السلام مطرح می‌کرده‌اند، با این تفاوت که این بار شیطان بزرگ آن را آورد، برایشان آراست و در چشمانشان زیبا و دلنشین جلوه داد و برایشان چنین نامید: «دموکراسی» یا آزادی یا انتخابات آزاد یا هر اسمی از این قبیل؛ تا آنجا که آن‌ها از ردکردنش ناتوان شدند و در کشمکش‌هایشان آن‌ها را از پای درآورد؛ در نهایت، در برابر آن سر تعظیم فرود آوردند و تسلیم صاحبان این اندیشه شدند و این از آن رو بود که علمای بی‌عمل و پیروانشان چیزی جز پوسته‌ای از دین و هسته‌ای تو خالی نیستند و دین جز لقلقه‌ای بر زبانشان هیچ نیست!

۱۰.....حاکمیت خدا، نه حاکمیت مردم

و این چنین این علمای بی عمل نیزه شیطان بزرگ را به دست گرفته، در قلب امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نشاندهند و زخم کهنه شورا و سقیفه را تازه کردند؛ زخمی که خلیفه خدا را از حقیقت دور و حاکمیت مردم را تثبیت نمود؛ حاکمیتی که نه مورد قبول خداوند بود و نه پیامبران و فرستادگان و نه ائمه؛ به این ترتیب، این علمای بی عمل به معزول داشتن و به کنار نهادن پیامبران، فرستادگان و ائمه (علیهم السلام) اقرار کردند و این ستمگران این چنین پایه های قتل حسین بن علی (علیه السلام) را استوار نمودند.

آنچه مرا بسیار رنج می دهد، این است که کسی را نمی یابم که از حاکمیت خداوند سبحان و متعال در زمینش دفاع کند. حتی کسانی که به این حاکمیت حق معترف هستند دست از دفاع از آن برداشته اند؛ زیرا آن ها دفاع از این حاکمیت را ایستادگی در برابر جریان بنیان براندازی که هیچ رحم و شفقتی ندارد می بینند و بدتر و آزاردهنده تر این است که همه -حتی اهل قرآن- با کمال تأسف به حاکمیت مردم معترف هستند و با وجود اینکه می خوانند: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ﴾؛ (بگو: بار خدایا! تویی دارنده ملک و پادشاهی، به هر که بخواهی ملک می دهی).^(۱) آن را پذیرفته اند؛ مگر اندک کسانی که به عهد خدا وفادار مانده اند.

و این چنین علمای بی عمل محور اصلی در دین خدا را -که همان حاکمیت خدا و خلافت و جانشینی ولی خداوند سبحان و متعال است- ویران کردند و در نتیجه، برای خلفای خدا در زمینش -یعنی اهل بیت (علیهم السلام) و بازمانده آنان امام

مهدی علیه السلام - با انتخابات و دموکراسی که علمای بی عمل به سویس رهسپار شدند، دیگر اثری باقی نماند؛ حتی این عالمان بی عمل به طور کلی و جزئی - با قرآن کریم نیز به مقابله برخاستند؛ در حالی که خداوند سبحان در قرآن می فرماید:

﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾؛ (من در زمین جانشینی می گمارم).^(۱)

دستور و قانون را در قرآن نازل فرمود؛ حال آنکه اینان می گویند حاکم یا جانشین را مردم با انتخابات و قانونی که خود وضع کرده اند، تعیین می کنند! و این چنین علمای بی عمل با دین خدا و حتی با خود خداوند سبحان به دشمنی برخاسته، در صف شیطان رانده شده (که خدا لعنتش کند) قرار گرفتند.

به همین دلیل، لازم دانستم این کلمات را به نگارش در آورم تا برای کسی حجتی باقی نماند و صبح برای کسی که دو چشم دارد، رخ بنمایاند، با وجود اینکه حق روشن است و به هیچ وجه پوشیده نیست. از خداوند سبحان و متعال مسئلت دارم این کلمات را حجتی از حجت های خودش در روز قیامت قرار دهد؛ حجتی علیه علمای بی عمل و مقلدانشان و کسانی که پیرو آنها هستند و با خدا و آل محمد علیهم السلام دشمنی می کنند و با این پیروی کردن خود به جبت و طاغوت و غصب خلافت علی بن ابی طالب و ائمه از فرزندان علیهم السلام اقرار می نمایند!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و سپاس و ستایش تنها از آن خداوند آن پروردگار جهانیان است: ﴿وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾؛ (کسی که روی خود را تسلیم خدا کند در حالی که نیکوکار باشد، به دستگیرهٔ محکمی چنگ زده [و به تکیه‌گاه مطمئنی تکیه کرده است]؛ و عاقبت همهٔ کارها به سوی خداست).^(۱)

دموکراسی چیست؟

دموکراسی، حکومت مردم بر مردم [حکومت مردم‌سالاری] است که با انتخاب دو قوهٔ مقننه و مجریه محقق می‌شود و صلاحیت، حقوق و وظایف این دو قوه را قانون اساسی تعیین می‌کند. قانون اساسی هر جا [هر کشوری] ممکن است در برخی جزئیات با جای دیگر متفاوت باشد؛ که این تفاوت‌ها از ارزش‌ها و آداب و رسوم اجتماعی نشئت می‌گیرد. علی‌رغم اینکه دموکراسی ایدئولوژی قدیمی است به طوری که نوشته‌های هزاران سال پیش افلاطون در این زمینه به ما رسیده. اما در عمل به طور کامل و یا به شکلی نزدیک به روح ایده‌ای که در نظریهٔ دموکراسی مطرح می‌شود بر روی این زمین پیاده نشده است؛ مگر در آمریکا بعد از جنگ انقلاب یا استقلال آمریکا؛ جنگی که ملت آمریکا - که بیشترشان انگلیسی‌الاصل بودند - علیه کشور اشغالگر یا همان کشور مادر انگلستان - وارد آن شدند.

۱۴.....حاکمیت خدا، نه حاکمیت مردم

شاید بهتر باشد در اینجا قلم را در اختیار یکی از مردم خود آمریکا و یکی از دانشمندان دموکراسی آمریکا (مارتین دودج) قرار دهم تا دموکراسی را در خاستگاه جدید آن برای ما توصیف نماید، آنجا که وی می گوید:

دموکراسی پا به عرصه گذاشت؛ زیرا مردم می خواستند آزادانه زندگی کنند... دموکراسی آمریکایی به خودی خود سر بر نیاورد، بلکه در نتیجه تلاش ها و مبارزات به دست آمد. دموکراسی، مردم را پیشوایان خودشان قرار می دهد... دموکراسی فرصت های زیادی برای ما به وجود می آورد... تا آنجا که بر گرده هر انسانی در جامعه مسئولیتی می نهد... سپس، مسیر را تا پیروزی و پیشرفت بیکران گسترش می دهد...

سپس ادامه می دهد:

نظامی که ما در آمریکا پایه گذاری کرده ایم برخاسته از مکتب دموکراسی است که در سایه نظامی غیر از این زنده نمی ماند؛ به همین دلیل، ما مجذوب شایستگی هایش شدیم و فراموش کردیم دموکراسی در راه تکوین خود روزگار طولانی ای را سپری کرده و نهال آن پس از صدها سال تلاش مستمر، کامل گردیده است. در نهایت، دموکراسی برای ما به دست آمد؛ زیرا ما مصمم بودیم آزاد زندگی کنیم و بیزار از اینکه گروه گروه از جایی به جای دیگر کشیده شویم. نظریه دموکراسی خلاصه می شود که خود مردم حکومت می کنند بدون اینکه زیر دست، مطیع و بنده کسی باشند؛ زیرا [در این نظام]

مردم، جایگاه و رتبه اول را دارا هستند و قوای حاکم در مرتبه دوم قرار می گیرند.

در سایه نظام دموکراسی، جامعه بر خودش حکومت می کند و مردم مهم ترین مراکز را در دست می گیرند.

اما در مورد قوای حاکم، وقتی آن ها را این چنین توصیف کنیم خطرناک می شوند و وقتی این نظریه را در طول تاریخ انسانی جستجو می کنیم به هیچ وجه اثری از آن نمی بینیم؛ زیرا [همواره] پادشاهان، امپراتوری ها و دیکتاتورها بر مردم حکومت می کردند و حقوقی اندک و ناچیز و امتیازات فردی بی ارزشی برای رعایای خود قائل می شدند؛ بدون اینکه این رعایا صدایی یا جایگاهی در حکومت داشته باشند؛ بنابراین آن ها نه احترامی داشتند و نه حافظی و نه پناهی؛ بلکه مالیات های سنگین بر آنان وضع و به زور از آن ها گرفته می شد و حتی آن ها را تنها با اشاره ای یا برای اعتراضی اعدام می کردند.

اولین جایی که دموکراسی در آن پایه ریزی شد، یونان بود؛ اما ریشه های آن - که مهم ترین داشته امروز ماست - از هفت قرن پیش در انگلستان وقتی پادشاه «منشور کبیر» (ماگنا کارتا) را در سال ۱۲۱۵ تصویب نمود شروع به رشد کرد، اما پادشاه واقعاً مایل به این کار نبود؛ زیرا او می پنداشت این نوعی تسلیم شدن و اعتراف به وجود قدرتی دیگر در کنار خودش است؛ موجودی که قدرت را همراه او شریک می شود.

۱۶ حاکمیت خدا، نه حاکمیت مردم

آنچه مسلم است این است که سران دولت‌ها و اعضای هیئت‌های حاکم، کوتاه آمدن از مقام و قدرتی که به آن چنگ انداخته‌اند را نمی‌پذیرند، و حتی دائم در بیم و نگرانی از دست دادن جایگاه خود به سر می‌برند.

اما دموکراسی به صراحت بیان می‌دارد که قدرت باید در اختیار مردم باشد.

از زمانی که «ماگنا کارتا» در انگلستان به تصویب رسید پیرو این مصوبه- در حدود چهار قرن مجموعه‌ی حوادثی در انگلستان رخ داد و با وجود اینکه این فرآیند بسیار کند بود، اما در نهایت، منتهی به برپایی نظام پارلمانی در انگلستان شد و این هنگامی بود که اوایل قرن هفدهم «سر ادوار کوک» در مجلس عوام ایستاد و جسورانه و برای اولین بار به قانونی نبودن برخی از مراسم پادشاهی به دلیل در تضاد بودنشان با منشور- فریاد برآورد و به این ترتیب این مراسم غیر قابل اجرا شدند.

و این چنین انگلستان مهد دموکراسی شد با این تفاوت که چنین امتیازاتی را به مستعمرات خود در آمریکا نداد و دموکراسی همچون تکه ابری بر ساکنان آن سایه افکند.

دموکراسی به جای اینکه به محدودیت‌های اعمال شده بر مستعمرات محدودیت‌هایی مثل منع مبارزه در راه آزادی- پایان دهد آن‌ها را شعله‌ور ساخت و همان‌طور که می‌دانیم این علتی بود که باعث شد آتش انقلاب آمریکا شعله‌ور شود؛ آتشی که منجر به

برپاشدن قوی ترین حکومت در دنیای جدید، یعنی ایالات متحده آمریکا شد و برپاشدن این حکومت با تقویت پایه های آیین دموکراسی هنگام اعلام استقلال، منشور و ملحقات معروف آن، یعنی منشور حقوق بشر همراه گردید.

ما اعتراف می کنیم که بعد از این مرحله، نتوانستیم به حکومت کامل و بالغی دست پیدا کنیم؛ با این وجود نظر شما درباره خوشبختی ما چیست؟ درباره آزادی ما؟ پیشرفت و سطح رفاه ما؟ نظام سلامت ما؟ و همین طور سلامت مادی و معنوی ما؟ که همه را مدیون نظام دموکراسی هستیم!

ما همه آنها را پیش روی خواننده گرامی قرار می دهیم تا با دقت مطالعه کند و بسنجد؛ زیرا روش های حکومت داری که ما داریم به راحتی به دست نیامده است؛ بلکه با سختی و تلاش فراوان به آن رسیده ایم.

و سخنش را این چنین پایان می دهد: در هر گامی که برداشتیم دموکراسی راهی به سوی رستگاری بی پایان برایمان مهیا کرد و این با آسان نمودن دسترسی به زندگی ابدی دلپذیر و شاد برای هر یک از پیروانش صورت پذیرفت؛ پاداشی در برابر تلاش های فردی هر کدامشان.^(۱)

۱۸ حاکمیت خدا، نه حاکمیت مردم

هر اندیشمند منصفی باید اعتراف کند که روش دموکراسی تمام روش‌های سیاسی دیگر را که در اروپا و برخی کشورهای آمریکای جنوبی، آسیا و آفریقا و بعضی از دولت‌های آمریکای جنوبی وجود داشت پیش از اینکه در عرصه سیاسی شکست دهد از نظر ثنوری و اندیشه شکست داده بود و این غلبه کردن به این دلیل بود که تمام آن روش‌ها از حقیقتی سرچشمه می‌گیرند، متمرکز شدن قدرت در دست فرد یا گروه خاص؛ و این گروه یا فرد و فکر غیرمعمول، روشی را دنبال می‌کنند که این روش همچون الهه‌ای، قانون و سنت وضع می‌کند و مردم هم باید بی‌چون‌وچرا این قوانین را اجرا کنند. موضوع مُضحک و درعین حال گریه‌دار- این است که امروزه بیشتر نظام‌های دیکتاتوری و فاشیستی حاکم ادعا می‌کنند که دارای نظام دموکراسی هستند و برای اینکه ثابت کنند نظامشان دموکراسی است نظرسنجی‌ها، تجدید میثاق‌ها و انتخابات صوری برگزار می‌کنند و این خود بزرگ‌ترین دلیل بر شکست خوردن نظام‌های حاکم در برابر روش دموکراسی است و به همین دلیل همگی دموکراسی می‌بافند و ادعا می‌کنند به سرآغاز آن رسیده‌اند یا حداقل ادعا می‌کنند دموکراسی در این مسیر قرار دارد؛ تا جایی که امروز، حتی مذاهب فکری دینی در حال رسیدن روش‌های دموکراتیک هستند و بزرگان این مذاهب ادعای دموکراسی دارند و با تأسف اینان همچون آن کبوتری هستند که ادای کلاغ را درمی‌آورد؛ زیرا کلاغ بزرگ‌تر است، پس اینان نه کبوتر به حساب می‌آیند و نه کلاغ.

امروز روش و آیینی را نمی‌بینم که با دلیل پنجه در پنجه ادله دموکراسی بیندازد و طرز فکری دقیق و محکمی مطرح کند که شایسته پیروی کردن باشد و

به عنوان نظریه‌ای واقعی، همتای دموکراسی به شمار آید؛ مگر مذهب و روش مصلح منتظر که در دین یهود که تمثیل آن ایلیا و در مسیحیت که تمثیل آن عیسی (علیه السلام) و در دین اسلام که تمثیل این مصلح منتظر مهدی (علیه السلام) است؛ همان‌طور که این نظریه در ادیان دیگر با مطرح کردن مصلح منتظر بدون اینکه شخصی خاص مشخص شود وجود دارد.

تناقضات دموکراسی

۱- دیکتاتوری در دل دموکراسی نهفته است

این ویژگی در میدان عمل کاملاً مشهود است؛ زیرا هر روش فکری وقتی از طریق حزب مشخصی به قدرت می‌رسد، تلاش می‌کند نظریه سیاسی خود را به هر شکلی که ممکن باشد بر آن سرزمین مسلط گرداند. شاید این طور گفته شود: این خود مردم هستند که انتخاب کردند و این طرز فکر را به قدرت رساندند! می‌گوییم: قطعاً مردم این حزب و روش فکری را با توجه به آنچه در عرصه سیاسی زمان انتخابات وجود داشته است به قدرت رسانیده‌اند؛ اما اینکه بعد از یک سال وضعیت به چه شکلی خواهد شد، مردم نمی‌دانند. اگر وضعیت به گونه‌ای رقم بخورد که به زیان منافع دینی یا دنیوی این نظام حاکم باشد مردم نمی‌توانند نظام حاکم را رد کنند و به قول معروف: «تبر با سر افتاد».^(۱)

چنین شرایطی منجر به بروز امثال هیتلرها می‌شود؛ کسانی که از طریق انتخابات و دموکراسی مورد ادعا زمین را به فساد و تباهی کشیدند. اگر اشکال نتایج به دست آمده از آلمان آن روزگار با ناپخته بودن دموکراسی در این کشور و در آن مقطع زمانی توجیه می‌شود، به وضعیت امروزی ایتالیا توجه کنید؛ گروهی که در ایتالیا به قدرت رسیدند ایتالیا را همراه با آمریکا در جنگی

۱- ضرب‌المثلی عربی: «وقع الفأس بالرأس»؛ کنایه از سرگردان و درمانده شدن مردم و محبوس شدن در چنین شرایطی است. (مترجم)

۲۲.....حاکمیت خدا، نه حاکمیت مردم

نفرت‌انگیز علیه اسلام و مسلمین گرفتار نمودند، درحالی که ملت ایتالیا امروز معترض به این حکومت‌اند و معترضین خواهان بازگشت نیروهای ایتالیایی هستند؛ ولی این جماعتی که به قدرت رسیده‌اند اصرار بر ماندن نیروهای ایتالیایی در اشغال عراق دارند و به این شکل، دیکتاتوری و فاشیستی در این برهه از زمان به ایتالیا بازگشته است. حتی در انگلستان دموکراتیک هم پیمان اصلی آمریکا در اشغال عراق و تجاوز به اسلام و مسلمین - میلیون‌ها تن در خیابان‌ها به تظاهرات پرداختند تا چهره زشت این جنگ کفرآمیز استعماری ضد اسلام و مسلمین را معرفی کنند، بی‌آنکه هیچ تأثیری بر تصمیم دولت انگلستان بگذارد؛ بنابراین دیکتاتوری در دل دموکراسی نهفته است.

۲- بزرگ‌ترین کشور دموکراتیک دنیا با دیکتاتوری اداره می‌شود

با وجود اینکه نظام حکومتی آمریکا به ظاهر دموکراسی است؛ اما با مردم دنیا با بدترین روش‌های دیکتاتوری و زورگویی رفتار می‌کند و این تناقضی است واضح! کسی که طرز تفکری استوار و پایدار دارد باید در هر زمان و مکانی و بی‌هیچ استثنایی این طرز تفکر خود را بر همگان پیاده نماید؛ درحالی که آمریکا، به خواری کشیدن مردم زمین و مسلط شدن بر آنان را می‌خواهد و به‌طور خاص با مسلمانان با تحقیر و توهین رفتار می‌کند؛ زیرا آنان می‌دانند که فرجام آمریکا به دستان امام مهدی (علیه السلام) است و می‌دانند که او رهبر و پیشوای مسلمانان است و حتی مسلمانان آمریکایی در داخل آمریکا با تبعیض دست‌وپنجه نرم می‌کنند؛ پس این دموکراسی کجاست؟

۳- دموکراسی و ثروت

کسی که پولی برای هزینه کردن در تبلیغات، دروغ‌پراکنی، پوشاندن حقایق و اجیرکردن جیره‌خواران و اراذل در اختیار ندارد، جایگاهی هم در دموکراسی ندارد و این چنین قدرت ثروت در نظام دموکراسی به شکلی غیرطبیعی آشکار می‌شود. احزاب و سازمان‌ها ابتدا به نحوی از اشکال، اقدام به چپاول اموال فقرا و نیازمندان می‌کنند و از طبقه کارگر آغاز می‌نمایند. در آمریکا، یهودیان با پول و ثروت بر جریان انتخابات احاطه دارند و پیروزی حداقل هفتاد درصدی را برای انتخاب شدن کسی که می‌خواهند سکان آمریکا را به دست بگیرد، رقم می‌زنند تا به این ترتیب پشتوانه آمریکایی رژیم صهیونیستی استوار بماند. مسئله تبلیغات فریبنده و دروغین و حاکمیت ثروت در دموکراسی مسئله‌ای است که همیشه در روزنامه‌های آمریکا مطرح می‌شود. به خاطر دارم که چند سال پیش مقاله‌ای از نویسنده آمریکایی می‌خواندم که نویسنده تأکید کرده بود، دموکراسی در آمریکا جز نیرنگ و نمایشی مضحک نیست و در واقع، آنچه حاکم است خدعه، نیرنگ و ثروت است نه چیزی دیگر.

۴- دموکراسی و آزادی

هیچ نظامی در دنیا پیدا نمی‌شود که ادعای آزادی مطلق داشته باشد؛ حتی نظام دموکراسی محدودیت‌هایی برای آزادی افراد و گروه‌ها وضع می‌کند؛ اما مقدار این قیدوبندهایی که آزادی را محدود می‌کند چقدر باید باشد؟ و تا چه

۲۴.....حاکمیت خدا، نه حاکمیت مردم

حد می‌توان زمام افراد و گروه‌ها را برای رسیدن به آنچه می‌خواهند، آزاد بگذاریم؟!

در دموکراسی، مردم محدودیت‌های آزادی را وضع می‌کنند و قطعاً آنان دچار اشتباه می‌شوند و بیشترشان به دنبال شهوات لَه‌لَه می‌زنند؛ به همین دلیل است که قیدوبندهای آزادی در نظام دموکراسی بر دین، اصلاح و امر به معروف و نهی از منکر وضع می‌شود؛ زیرا در دین الهی قانون دیگری وجود دارد که با قانون وضع‌شده مردم در تضاد است و این قانون «قانون الهی» است. در دموکراسی آزادی به تخلیه شهوانی، فساد کردن، به تباهی کشیدن و غوطه‌ور شدن در محرمات الهی اطلاق می‌شود و در نتیجه، تمام جوامعی که دموکراسی در آنها پیاده می‌شود جوامعی سُست و از هم پاشیده می‌شوند؛ زیرا قانون وضع شده از زنا، فساد، شراب‌خواری، برهنگی زنان و دیگر موارد مظاهر فساد حمایت می‌کند!

۵- دموکراسی و دین

به‌طور قطع و یقین، دین الهی تفکر دیگری غیر از فکر دموکراسی دارد؛ دین الهی به چیزی جز برگزیدن از سوی خدا اعتقاد ندارد: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾؛ (من در زمین جانشینی می‌گذارم)؛^(۱) که این منتخب و برگزیده، مهدی علیه السلام است. دین الهی در زمان ما برای ما مسلمانان به قانونی جز قانون الهی، یعنی قرآن اقرار نمی‌کند و برای یهودیان، این منتخب و قانون، ایلیا علیه السلام و تورات و

برای مسیحیان، عیسی مسیح (علیه السلام) و انجیل است. حال که وضعیت این گونه است، پس مسلمان، مسیحی یا یهودی چطور می تواند ادعا کند که به خدا ایمان دارد و همچنین به حاکمیت او که متمثل در مهدی (علیه السلام) و قرآن، عیسی (علیه السلام) و انجیل، یا ایلیا (علیه السلام) و تورات است اقرار دارد؛ و درعین حال به حاکمیت مردم و دموکراسی که اساس و بنیان دین الهی و حاکمیت خدا در زمینش را نقض می کند، اعتراف می نماید؟!!

بنابراین کسی که دموکراسی و انتخابات را می پذیرد دیگر هیچ ارتباطی با دین الهی نخواهد داشت و به تمام ادیان و حاکمیت خدا در زمینش کافر خواهد بود.

۶- دموکراسی امر گواره تا گور

وقتی دموکراسی در کشوری مسیر حرکت خود را آغاز می کند، ابتدا دهها حزب و جریان سیاسی شکل می گیرد؛ اما از آنجا که حاکم حقیقی نیرنگ، تزویر، دروغ، تهمت، تبلیغات و پول است، به مرور زمان، تمام این احزاب تصفیه می شوند و در عرصه سیاسی معمولاً، جز دو حزب باقی نمی ماند و نتیجه نهایی به ریاست رسیدن یکی از این دو حزب بر کرسی رهبری خواهد شد و به این ترتیب، دیکتاتوری به اسم دموکراسی بازمی گردد. دو کشور که قدیمی ترین کشورهای دموکراتیک هستند روشن ترین مثال این موضوع می باشند؛ این دو کشور در حال گذر از آخرین مراحل دموکراسی اند. در این دو کشور، در انگلستان حزب محافظه کار و حزب کارگران و در آمریکا، حزب

۲۶.....حاکمیت خدا، نه حاکمیت مردم

جمهوری خواه و حزب دموکرات مسلط شده‌اند. هر یک از این دو حزب در این مرحله، در حال دست‌وپنجه نرم کردن [با طرف دیگر] برای به دست گرفتن سلطنت به طور مطلق‌اند.

بنابراین دموکراسی مراحل ساقط کردن ضعیفان را پشت سر می‌گذارد و به این ترتیب، مردم از دموکراسی به دیکتاتوری گذر می‌کنند. اگر توافق فکری و عدم ناسازگاری فکری حقیقی بین دو حزب را در نظر داشته باشیم، ریاست دو حزب و دو تفکر بر کرسی قدرت در واقع، همان دیکتاتوری است؛ این در صورتی است که بعد از به قدرت رسیدن گروهی از مدعیان دموکراسی بر کرسی قدرت، اقدام به سرکوب و حذف احزاب باقی مانده صورت نگیرد؛ در این صورت، تبدیل شدن دموکراسی به دیکتاتوری مثل تبدیل شدن شب به روز آشکار و بدیهی خواهد بود.

در این مورد فیلسوف یونانی افلاطون- می‌گوید:

(بین مدعیان دموکراسی و حامیان مردم، خشن‌ترین و زیرک‌ترین آن‌ها پا به عرصه می‌گذارد. ثروتمندان و توانگران را تبعید یا نابود می‌کند، بدهی‌ها را لغو می‌کند، اراضی را تقسیم می‌نماید و برای خودش حفاظی درست می‌کند تا از شر توطئه‌ها در امان بماند؛ مردم به حال او غبطه می‌خورند و او به فرمانروایی می‌پردازد و برای اینکه برای خودش جایی باز کند و مردم به او کاری نداشته و همواره نیازمند او باشند، با همسایگانش درحالی که پیش‌تر با آن‌ها پیمان صلح بسته بود- به جنگ می‌پردازد تا امنیت داخلی خودش را تضمین

و سر هر منتقدی را از بدنش جدا کند. فاضلان و بزرگان از او دور و جیره خواران و شکم‌بارگان به او نزدیک می‌شوند. به شعرايي که از شهرمان تبعیدشان کرده بودیم، بسیار می‌بخشد تا تنها او را مدح و ثنا کنند. ساختمان‌ها را غارت می‌کند و مردم را تحت فشار قرار می‌دهد تا محافظان و اعوان و انصار خودش را سیرنگه دارد و مردم به این نتیجه خواهند رسید که او از آزادی به سرکشی رسیده است و این نهایت حکومت او خواهد بود.^(۱)

به اختصار، به همین مقدار تناقضات بسنده می‌کنم و گرنه تناقضات دموکراسی بسیار زیاد است!

همتای فکری دموکراسی

(مذهب مصلح منتظر جهانی)

همه ادیان الهی به حاکمیت خداوند سبحان و متعال اقرار دارند؛ اما مردم با این حاکمیت به مقابله برمی خیزند و بیشتر موارد جز عده بسیار اندکی - مثل قوم موسی (علیه السلام) در زمان طالوت یا مسلمانان زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) - به آن اذعان ندارند؛ اما مسلمانان نیز زمانی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رحلت فرمود، به مقابله با حاکمیت خداوند سبحان باز گشتند و با شورا، انتخابات و سقیفه بنی ساعده - جانشین پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) [یعنی] علی بن ابی طالب (علیه السلام) را کنار زده - به حاکمیت مردم اقرار کردند.

با وجود اینکه امروز همگی - چه علما و چه عموم مردم - به حاکمیت مردم و انتخابات فرا می خوانند؛ اما بیشتر آنان به این مطلب معترف هستند که جانشین خدا در زمینش همان صاحب واقعی است؛ ولی این اعتراف تنها به عنوان عقیده ضعیف باقی مانده است؛ عقیده ای که در کشمکش بین ظاهر و باطن مغلوب شده و این چنین مردم و به خصوص علمای بی عمل در وضعیت نفاق آلود زندگی می کنند؛ وضعیتی که آرامش را از آنان سلب می کند و آنان را در بلا تکلیفی، حیرت و سردرگمی قرار می دهد. آنان می دانند که خداوند حق است و حاکمیت خداوند نیز حق است و نیز می دانند که حاکمیت مردم باطل است و در برابر حاکمیت خدا در زمینش قرار دارد، ولی برای حق ایستادگی نمی کنند و باطل را تأیید می نمایند!

۳۰.....حاکمیت خدا، نه حاکمیت مردم

اینان همان علمای آخرالزمان بدترین فقهای زیر سایه آسمان- هستند؛ فتنه از آنان خارج می شود و به آنان بازمی گردد؛ همان طور که رسول خدا ﷺ درباره آنان چنین خبر داده است: «زمانی بر امت من خواهد رسید که از قرآن جز خطش و از اسلام جز نامش باقی نمی ماند، خود را منتسب به آن می داند در حالی که دورترین مردم از آن هستند؛ مسجدهایشان آباد، اما خالی از هدایت است، فقهای آن زمان شیرترین فقهای هستند که آسمان بر ایشان سایه انداخته است، فتنه از آنان خارج می شود و به آنان بازمی گردد».^(۱)

و گویی نشنیده اند که امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: «ای مردم! به دلیل کمی اهل حق از سیر در مسیر هدایت وحشت نکنید»؛^(۲) و گویی این سخن رسول خدا ﷺ را نشنیده اند که می فرماید: «اسلام غریبانه آغاز شد و غریبانه باز خواهد گشت، پس خوشا به حال غریبان».^(۳)

آری! به خدا قسم، این حرف ها را شنیده و به خاطر سپرده اند؛ اما دنیا در دیدگان شان آراسته شد و زینت های خود را برایشان به نمایش گذاشت و آنان بر لاشه مرداری جمع شدند تا با خوردنش رسوا گردند و دنیا با نیرنگ ها آنان را ناتوان کرد؛ پس چیزی جز خواستن دنیا با دین نمی بینند و آنان که ادعا دارند عالم مسلمانان شیعه هستند، چیزی جز هتک حرمت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و افزودن زخمی جدید به زخم های آن حضرت و خون به دل کردن آن حضرت (علیه السلام)

۱- کافی: ج ۸/ ص ۳۰۸؛ بحار الانوار: ج ۵۲/ ص ۱۹۰.

۲- نهج البلاغه با شرح محمد عبده: ج ۲/ ص ۱۸۱؛ الغارات: ج ۲/ ص ۵۸۴؛ غیبت نعمانی: ص ۳۵.

۳- نیل الاوطار: ج ۹/ ص ۲۲۹؛ عیون اخبار الرضا (علیه السلام): ج ۱/ ص ۲۱۸.

نمی یابند؛ بنابراین سردمداران گمراهی - یعنی علمای بی عمل - دوباره مصیبت سقیفه بنی ساعده را همانند روز اولش زنده و دوباره زمینه را برای شکستن پهلوی زهرا (علیها السلام) مهیا کردند؛ اما این بار در برابر امام مهدی (علیه السلام) پس روزی مثل همان روزگار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و فرزندش مثل همان فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دیروز با علی (علیه السلام) و فرزندانش و امروز با امام مهدی (علیه السلام) و فرزندانش! آیا عاقلی هست که خودش را از آتش برهاند و از دست کفار این زمان آزاد سازد و با پیروی از اولیای خداوند سبحان مصون بدارد؟

شیطان - که لعنت خدا بر او باد - فریبتان نهد و کاری نکند که شما، علمای بی عمل را - که با خدا و رسولش می جنگند و شریعت او را تحریف می کنند - مقدس بشمارید. گفتار و اعمال آنان را به قرآن و سنت رسول خدا و اهل بیتش (علیهم السلام) عرضه بدارید؛ که در این صورت آنان را در یک وادی و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و قرآن را در وادی دیگری خواهید یافت. آنان را لعنت کنید همان طور که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نفرینشان کرد؛ و از آنان براءت جوئید، همان طور که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از آنان براءت جست؛ آنجا که به ابن مسعود می فرماید:

«ای پسر مسعود! اسلام غریبانه آغاز شد و همان طور که آغاز شد، غریبانه بازمی گردد، پس خوشا به حال غریبان. هرکس از فرزندان آنان که آن زمان را درک کند (زمان ظهور امام مهدی (علیه السلام)) به آنان در مکانهایشان سلام ندهد و جنازه های آنان را تشییع نکند و از بیمارانشان عیادت ننماید. آنان به سنت شما عمل و ادعای شما را آشکار می کنند؛ ولی با کارهای شما مخالفت می نمایند و بر غیر دین شما می میرند. آنان از من نیستند و من نیز از آنان نیستم ...»

۳۲.....حاکمیت خدا، نه حاکمیت مردم

تا آنجا که می‌فرماید: ای پسر مسعود! زمانی بر مردم خواهد رسید که هر کس در دین خود بُردبار باشد، همچون کسی است که زغال گداخته‌ای را کف دستش گرفته است و فرمود: در آن زمان اگر کسی گرگ نباشد، گرگ‌ها او را خواهند خورد.

ای پسر مسعود! علما و فقهای آن زمان فاجر و خائن‌اند. آگاه باش که آنان شریرترین خلق خدا هستند و همچنین پیروان آنان و کسانی که به آنان رجوع و از آنان دریافت می‌کنند و آنان را دوست داشته باشند و با آنان هم‌نشینی و مشورت کنند، نیز شریرترین خلق خدا هستند و خداوند آنان را ﴿صَمُّ بَكْمٌ عَمِيٌّ فَهَمُّ لَا يَرِجَعُونَ﴾؛ (کر و کور و لال‌اند و بازگشتی ندارند)؛^(۱) وارد آتش می‌سازد، ﴿وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عَمِيًّا وَبَكْمًا وَصَمًّا مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا﴾؛ (و در روز قیامت درحالی که چهره‌هایشان رو به زمین است، کور و لال و کر محشورشان می‌کنیم و جهنم جایگاه آنهاست که هرچه شعله آن فرو نشیند بیشترش می‌افروزیم)؛^(۲) ﴿كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ﴾؛ (هرگاه پوست تنشان پزد پوستی دیگرشان دهیم، تا عذاب خدا را بچشند)؛^(۳) ﴿إِذَا أَلْفَوْا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهيقًا وَهِيَ تَفُورٌ * تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ﴾؛ (چون در آن افکنده شوند، به جوش آید و بانگ زشتش را بشنوند * نزدیک است که از خشم پاره پاره شود)؛^(۴) ﴿كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ

۱- بقره: ۱۸.

۲- اسراء: ۹۷.

۳- نساء: ۵۶.

۴- ملک: ۷- ۸.

يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿١﴾؛ (هر گاه بخواهند از آن عذاب) [و] از آن اندوه بیرون آیند، بار دیگر آنان را به آن بازگردانند؛ بچشید عذاب آتش سوزنده را)؛ ^(۱) ﴿لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ﴾؛ (آنان در جهنم فریاد می کنند و در آنجا هیچ نمی شنوند). ^(۲)

ای پسر مسعود! آنان ادعا می کنند بر دین من و بر سنت و روش و شرایع من اند، آنان از من بری اند و من نیز از آنان برائت می جویم.

ای پسر مسعود! در آشکارا با آنان هم نشینی و در بازارها با آنان معامله نکنید و آنان را به راهی راه ننمایید و به آنان آب ندهید. حق تعالی می فرماید: ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفٍ إِلَيْهِمْ أَعْمَالُهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُحْسِنُونَ﴾؛ (آنان که زندگی و زینت این دنیا را بخواهند، مُزد کردارشان را به طور کامل در این جهان می دهیم و در آن به ایشان اصلاً کم داده نمی شود)؛ ^(۳) همچنین می فرماید: ﴿مَنْ كَانَ يَرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يَرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ﴾؛ (هر کس کشت آخرت را بخواهد بر کشته اش می افزاییم و هر کس کشت دنیا را بخواهد از آن به او عطا می کنیم؛ ولی دیگر او را در آخرت نصیبی نیست). ^(۴)

ای پسر مسعود! امت من چه عداوت ها و کینه ها و جدال ها از اینان خواهد

۱- حج: ۲۲.

۲- انبیاء: ۱۰۰.

۳- هود: ۱۵.

۴- شوری: ۲۰.

۳۴.....حاکمیت خدا، نه حاکمیت مردم

کشید. آنان ذلیل ترین این امت در دنیایشان اند. قسم به کسی که مرا به حق مبعوث نمود، خداوند آنان را خسف خواهد نمود و به صورت میمون و خووک مسخ خواهد کرد.

گفت: سپس پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گریه کرد و ما نیز از گریه ایشان به گریه افتادیم و گفتیم: ای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، چرا گریه می کنی؟ فرمود: برای رحمت بر اشقیا که خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ فَرَغُوا فَلَا قُوَّةَ وَاتَّخَذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ﴾؛ (اگر ببینی آنگاه که سخت بترسند و رهایی شان نباشد و از مکانی نزدیک گرفتار شوند)؛ یعنی علما و فقها ...

ای پسر مسعود! کسی که علم را برای به دست آوردن دنیا بیاموزد و حب دنیا و زینتش را ترجیح دهد خشم خدا را برای خود خریده است و همراه با یهودیان و مسیحیان - که کتاب خداوند متعال را به کناری انداختند- در قعر دوزخ جای دارد. حق تعالی می فرماید: ﴿فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾؛ (ولی همین که آنچه را که می شناختند به سویشان آمد انکارش کردند؛ پس لعنت خدا بر کافران باد).^(۱)

ای پسر مسعود! خداوند بهشت را برای کسی که قرآن را برای دنیا و زیبایی اش بیاموزد حرام کرده است.

ای پسر مسعود! کسی که علم بیاموزد و به محتوای آن عمل نکند خداوند روز قیامت او را نابینا محسور می کند و کسی که علم را برای خودنمایی و شهرت بیاموزد تا با آن دنیا را به دست بیاورد خداوند برکت علمش را می گیرد و

معیشتش را تنگ می‌نماید و او را به خودش وامی‌نهد و کسی که خدا او را به خودش واگذار کند هلاک شده است؛ حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾؛ (پس هر کس به لقای پروردگارش امید دارد، باید کاری شایسته انجام دهد و هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک نسازد).^(۱)

ای پسر مسعود! پس باید همنشینانت ابرار و برادرانت افراد متقی و پرهیزگار باشند؛ زیرا حق تعالی در کتابش می‌فرماید: ﴿الْأَحْيَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ﴾؛ (در آن روز دوستان- غیر از پرهیزگاران- دشمن یکدیگرند).^(۲)

ای پسر مسعود! بدان که آنان معروف [نیکی] را منکر [بد] و منکر را معروف می‌دانند؛ پس به این دلیل خدا بر دل‌هایشان مهر می‌نهد؛ پس در آنان نه گواهی‌دهنده به حق وجود دارد و نه برپاکننده عدالت. حق تعالی می‌فرماید: ﴿كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ﴾؛ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! برپاکنندگان عدالت باشید و برای خدا گواهی دهید، هرچند به زیان خودتان یا پدر و مادر یا خویشاوندان باشد).^(۳)

ای پسر مسعود! با حَسَب و نَسَب و مال و اموال خود بر یکدیگر فخر می‌فروشند ...».^(۴)

۱- کهف: ۱۱۰.

۲- زخرف: ۶۷.

۳- نساء: ۱۳۵.

۴- الزام الناصب: ج ۲/ ص ۱۳۱.

۳۶.....حاکمیت خدا، نه حاکمیت مردم

آری، رسول خدا ﷺ علمای بی عمل را این چنین توصیف کردند؛ زیرا آنان ادعا می کنند مسلمان و شیعه اند و در عین حال به کنار گذاشتن علی (علیه السلام) اقدام می کنند و بر علی (علیه السلام) ستم روا می دارند؛ پس لعنت خدا بر هر گمراه گمراه کننده ای که خودش را امام، بُت و خداوند گاری به جای خداوند برای مردم قرار داده است!

مهم این است که عموم مردم باید از پیروی علمای بی عمل دوری کنند؛ زیرا آنان به حاکمیت مردم، انتخابات و دموکراسی - که آمریکا (دجال اکبر) آورده است- معتقدند و به آن اقرار می کنند؛ در حالی که بر مردم واجب است که به حاکمیت خدا و پیروی از امام مهدی (علیه السلام) اقرار کنند؛ در غیر این صورت اینان به پیامبران و امامان شان چه خواهند گفت؟ آیا بر کسی پوشیده است که تمام ادیان الهی بر حاکمیت خدا و نپذیرفتن حاکمیت مردم تصریح دارند؟ پس در پیروی از این علمای بی عمل بعد از اینکه آنان با قرآن، پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام) به مخالفت برخاستند و شریعت خداوند سبحان و متعال را تحریف کردند هیچ حجت و دلیلی برای کسی باقی نمی ماند.

اینان همان فقهای آخر الزمانی اند که با امام مهدی (علیه السلام) به نبرد برمی خیزند؛ پس آیا برای کسی که از اینان پیروی می کند - پس از اینکه این علمای بی عمل از ابلیس پیروی کردند و به حاکمیت مردم معتقد شدند- حجت و دلیلی باقی می ماند؟! در حالی که همه ادیان الهی به حاکمیت خداوند اقرار دارند؛ یهودیان منتظر ایلیا (علیه السلام)، مسیحیان منتظر عیسی (علیه السلام) و مسلمانان منتظر مهدی (علیه السلام) هستند؟ آیا یهودیان به ایلیا می گویند: برگرد چون ما انتخابات و دموکراسی داریم و این

از انتخاب الهی، برتر و والاتر است؟ و آیا مسیحیان به عیسی (علیه السلام) می گویند: ای کسی که بر الاغ سوار می شوی و ای کسی که لباس های پشمین می پوشی، کم می خوری و در دنیا زاهد و بی رغبتی! برگرد، زیرا ما رؤسای برگزیده ای داریم که از تمام دنیا چه حلال و چه حرامش بهره می برند و آنها با خواست ها و تمایلات نفسانی ما موافق و سازگار است؟!

آیا مسلمانان به ویژه شیعیان- به امام مهدی (علیه السلام) خواهند گفت: برگرد ای پسر فاطمه! چون فقهای ما بهترین راه حل را - که همان دموکراسی و انتخابات است- پیدا کرده اند؟! و آیا مقلدان این فقها - فقهای آخرالزمان- به امام مهدی (علیه السلام) خواهند گفت: به راستی که برای فقهای ما روشن شده است که حق با شوری، سقیفه و انتخابات بوده است؟!

و آیا در نهایت، خواهند گفت: اهل سقیفه بر حق بودند و امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) بخیل، افراطی، رادیکال و تندرو بود؟! چه خواهند گفت و چگونه این تناقضی که خود را در آن گرفتار کرده اند حل خواهند نمود؟!

به این فقها -طبق آنچه بین خودشان رایج است و گرنه من آنان را فقیه به حساب نمی آورم- چیزی جز آنچه یک عراقی ساده می گوید، نمی گویم: «این چه دین باشد چه گِل»، درحالی که شما آن را گِل همراه با گل نموده اید!

ما شیعیان به عمرین خطاب اعتراض می کنیم که او معتقد به شورا و انتخابات بود، درحالی که امروز شما فقهای آخرالزمان به شورا و انتخابات تصریح می کنید و اقرار دارید؛ این دو وضعیت چه تفاوتی با هم دارند؟!

در هر صورت، همین تورات و انجیل امروزی هر دو به حاکمیت خدا در

۳۸.....حاکمیت خدا، نه حاکمیت مردم

زمینش اقرار دارند نه به حاکمیت مردم- و این دو، کتاب‌های آسمانی و دلیل انکارناپذیر برای یهودیان و مسیحیان‌اند. نظریه پردازان دموکراسی در غرب، برای ردّ این متون صریح که در تورات وجود دارد، تلاش بسیار نموده‌اند؛ تا جایی که برخی همچون اسپینوزا تحریف‌شدن تورات را در «رساله الهی سیاسی» خود ترجیح داده است؛ تا به این ترتیب از این متون صریحی که بر حاکمیت خدا در زمینش تأکید دارند و حاکمیت مردم را نمی‌پذیرند، رهایی یابد!

اما قرآن از ابتدا تا انتها، بر حاکمیت خدا و نپذیرفتن حاکمیت مردم تصریح دارد و برای ما فهم بیمار کسی که می‌خواهد کلمات خدا را بر اساس خواسته خود تحریف کند و از فلانی و فلانی یا از عقیده فلانی با وجود فاسد بودن مدافعانشان و باطل بودن عقیده‌اش- حمایت کند، اهمیتی ندارد؛ فساد که برای شناختنش به زحمت چندانی نیاز نیست!

با آیاتی که حاکمیت خدا در زمینش را اثبات می‌کنند، شروع کنیم:

۱- ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾؛

(بگو: بار خدایا! تویی دارندهٔ مُلک و پادشاهی. به هر که بخواهی مُلک

می‌دهی و از هر که بخواهی مُلک می‌ستانی. هر کس را بخواهی عزت

می‌دهی و هر کس را بخواهی ذلت می‌دهی. همهٔ نیکی‌ها به دست توست

و تو بر هر چیزی توانایی).^(۱)

این آیه به وضوح دلالت دارد بر اینکه فرمانروایی از آن خداست و او کسی

است که هر که را که بخواهد جانشین می گرداند. حق تعالی می فرماید: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾؛ (من در زمین خلیفه و جانشینی می گمارم).^(۱)

با وجود این آیه، هیچ کس حق ندارد فرمانروا تعیین کند یا حاکم یا فرمانروایی را که خداوند سبحان تعیین نکرده است، انتخاب کند. خداوند این فرمانروایی یا حاکمیت الهی را به هر کس که بخواهد عطا می کند و الزامی نیست که فرمانروای تعیین شده از طرف خدا در عمل - حکومت کند؛ چه بسا مغلوب و از سگان فرمانروایی رانده شود؛ همان طور که این قضیه در طول مسیر انسانی اتفاق افتاده است. ابراهیم (علیه السلام) حکومت نمی کند؛ بلکه نمروود (خدا او را لعنت کند) فرمانروایی می کند. موسی (علیه السلام) حکومت نمی کند؛ بلکه فرعون (خدا او را لعنت کند) فرمانروایی می کند و حسین (علیه السلام) حکومت نمی کند؛ بلکه یزید (خدا او را لعنت کند) فرمانروایی می کند، و این چنین است که حق تعالی می فرماید: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾؛ (یا بر مردم به خاطر نعمتی که خداوند از فضل خویش به آنان ارزانی داشته است، حسد می برند؟ در حالی که ما به خاندان ابراهیم، کتاب و حکمت دادیم و فرمانروایی بزرگ ارزانی شان داشتیم).^(۲)

با اینکه در طول تاریخ، به آل ابراهیم (علیه السلام) فرمانروایی و حکومت الهی داده شد؛ اما آنان ضعیف نگاه داشته و مغلوب و از کرسی حکومت دور نگه داشته شدند و تاریکی و ظلمت بر سکان حکومت سایه افکند؛ بنابراین بر مردم واجب

۱- بقره: ۳۰.

۲- نساء: ۵۴.

۴۰..... حاکمیت خدا، نه حاکمیت مردم

است، سکان رهبری را در اختیار خلیفه و جانشین خدا در زمینش قرار دهند که اگر چنین نکنند بهره‌شان از دست می‌رود و پروردگارش را خشمگین می‌نمایند.

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «... آیا نمی‌بینید حق تعالی می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا﴾؛ (شما را توان رویاندن درختش نبود)؛ می‌فرماید شما حق ندارید از نظر خودتان امام و رهبری منصوب کنید و به اراده و خواست خود، او را حق بنامید.

سپس امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: سه گروه‌اند که در روز قیامت خدا با آنان صحبت نمی‌کند و به ایشان نگاه نمی‌کند و آنان را پاک نمی‌گرداند و ایشان عذابی دردناک خواهند داشت؛ کسی که درختی بکارد که خدا آن را نکاشته باشد؛ یعنی کسی که امام و پیشوایی را منصوب کند که خدا منصوبش نکرده باشد یا کسی را که خدا منصوب فرموده، انکار کند.^(۱)

۲- داستان طالوت: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذِ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ ائْتِنَا بِنَبِيٍّ لَهُمْ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾؛ (آیا آن گروه از سران بنی‌اسرائیل را پس از موسی ندیدی آنگاه که به یکی از پیامبران خود گفتند: برای ما پادشاهی منصوب کن تا در راه خدا پیکار کنیم).^(۲)

این گروه مؤمن صالح از بنی‌اسرائیل به حاکمیت خداوند سبحان و متعال ایمان داشتند؛ پس خودشان کسی را تعیین نکردند؛ بلکه از خدا درخواست کردند که

۱- تحف العقول: ص ۳۲۵؛ بحار الانوار: ج ۶۳/ ص ۲۷۶.

۲- بقره: ۲۴۶.

برایشان حاکمی تعیین کند و این از بزرگ‌ترین دلایل بر این قانون الهی در تمام ادیان است که به صراحت بیان می‌دارد حاکم را خدا تعیین می‌کند نه مردم با انتخابات!

۳- تنها، من در زمین جانشین قرار می‌دهم: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾؛ (و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین خلیفه و جانشینی می‌گمارم).^(۱)

جانشین خدا باید حاکم در زمین هم باشد و اولین جانشین خدا آدم (علیه السلام) است و در هر زمانی خداوند جانشینی در زمینش دارد. در این زمان، جانشین خدا مهدی (علیه السلام) است؛ بنابراین بر همه مردم واجب است شرایط لازم را برای حاکم شدن ایشان فراهم کنند؛ زیرا او از طرف خداوند سبحان و متعال تعیین شده است، نه با دموکراسی و انتخابات!

۴- حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾؛ (و هر کس بر وفق آیاتی که خداوند نازل کرده است حکم نکند، اینان خود کافران‌اند)؛^(۲) و می‌فرماید: ﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾؛ (و هر کس به آنچه خدا نازل کرده است حکم نکند، از ستمکاران است)؛^(۳) و نیز می‌فرماید: ﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾؛ (زیرا

۱- بقره: ۳۰.

۲- مائده: ۴۴.

۳- مائده: ۴۵.

۴۲.....حاکمیت خدا، نه حاکمیت مردم

کسانی که به آنچه خدا نازل کرده، حکم نکنند، آنان خود از نافرمانانند.^(۱)

بدیهی است که حاکم در هر زمان با مسائلی جدید روبرو می‌شود و ناگزیر باید دارای تسدید و علمی خاص از طرف خدا باشد تا با این علم، حکم خدا را در مسائل جدید بداند؛ به این ترتیب، چگونه کسی که جانشین خدا نیست، می‌تواند طبق آنچه خدا نازل کرده است حکم کند؟ بنابراین برای کسی غیر از جانشین خدا امکان ندارد مطابق آنچه خدا نازل کرده است، حکم نماید.

محققاً، مواردی که حاکمیت مردم و انتخابات را نقض می‌کند، بسیار است و مورد زیر تنها یکی از آن موارد است، برای کسی که گوش شنوا دارد و گواه است:

ماجرای موسی با قومش:

﴿وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِيَّايَ أَتَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا إِنَّ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَتَهْدِي مَنْ تَشَاءُ أَنْتَ وَلِيُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ﴾؛ (و موسی برای وعده‌گاه ما از میان قومش هفتاد مرد را برگزید. چون زلزله آنان را فروگرفت گفت: ای پروردگار من! اگر تو خواسته بودی اینان را پیش از این هلاک می‌کردی و مرا نیز! آیا برای آنچه بی‌خردان ما انجام داده‌اند ما را به هلاکت می‌رسانی؟! این نیست جز امتحان تو؛ که هر که را بخواهی با آن گمراه می‌کنی و هر که را بخواهی هدایت. تنها تو یاور و سرپرست ما هستی؛ پس ما را

پیامرز و بر ما ببخشای که تو بهترین آمرزندگان^(۱).

او موسی (علیه السلام) است - پیامبری معصوم - که هفتاد مرد را از بهترین بنی اسرائیل برمی‌گزیند؛ اما همگی کافر شدند و از موسی (علیه السلام) و فرمان خداوند سبحان و متعال سرپیچی کردند. حال اگر پیامبری معصوم - یعنی موسی (علیه السلام) - هفتاد مرد را برای مأموریتی الهی برمی‌گزیند؛ درحالی که حتی یک نفر هم از بین آنان از این مأموریت سربلند بیرون نمی‌آید، پس وضعیت عموم مردم در انتخاب حاکم و فرمانروا چگونه خواهد بود؟! چه بسا آنان بدترین خلق خدا را برگزینند درحالی که خود نمی‌دانند!

این دلایل برای کسی که خواهان حق باشد، کافی است و کسی که بیشتر می‌خواهد، قرآن - درحالی که در گوش غافلان بانگ می‌زند - در مقابلش است:

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ ... *
وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ * قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَهَلْ
أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ * فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنْتُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ وَإِنْ أَدْرِي أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدٌ مَا
تُوعَدُونَ * إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ * وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَّكُمْ
وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ * قَالَ رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ﴾؛

(و به راستی ما در زبور پس از تورات نوشته‌ایم که زمین را بندگان صالح من به میراث خواهند برد ... * و ما تو را نفرستادیم جز رحمتی برای جهانیان * بگو: جز این نیست که به من وحی می‌شود خدای شما خدایی است یکتا؛ پس آیا شما از تسلیم شدن گانید؟ * پس اگر روی گردان شدند، بگو: شما را خبر دادم تا همه [در

۴۴.....حاکمیت خدا، نه حاکمیت مردم

آگاهی] یکسان باشید و من نمی دانم آنچه به شما وعده داده می شود نزدیک است یا دور * اوست که هر سخن آشکاری را می داند و آنچه را پوشیده، پنهان می دارید می داند * و اینکه نمی دانم؛ شاید این آزمایشی برای شما و بهره مندی تا چند صباحی باشد * گفت: «پروردگارا! به حق داوری فرما [و این طغیانگران را کیفر ده] و پروردگار ما رحمان است که در برابر نسبت های ناروای شما، از او استمداد می طلبم!». ^(۱)

چرا مصلح منتظر؟

۱- دین

الف) حق تعالی می فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾؛ (و جن و انس را نیافریدم؛ مگر برای اینکه مرا عبادت کنند).^(۱) و در روایت از معصومین علیهم السلام آمده است؛ یعنی: «برای اینکه مرا بشناسند»؛ پس مهم ترین وظیفه مصلح منتظر، شناساندن خداوند سبحان و متعال به مردم و بردن آنان به سوی خداست؛ زیرا او راهنما و دلیل خدا بر بندگانش است.

ب) فرستادگان علیهم السلام:

وظیفه دوم مصلح منتظر، شناساندن فرستادگان علیهم السلام به مردم و بیان مظلومیتشان است؛ اینکه آنان جانشینان خدا در زمینش هستند؛ کسانی که از حقشان دور نگه داشته شدند و ارشان غصب شده است.

ج) رسالت‌ها و پیام‌ها:

وظیفه سوم مصلح منتظر علیه السلام، شناساندن پیام‌های آسمانی و قوانین الهی و زدودن تحریفات و موارد باطل از آنان و آشکار نمودن حق و عقیده و آیین و

۴۶.....حاکمیت خدا، نه حاکمیت مردم

شریعتی است که مورد رضایت خداوند سبحان و متعال است. بنابراین مهم‌ترین چیزی که مصلح منتظر (علیه السلام) برای اصلاح دین می‌آورد علم، معرفت و حکمت است: ﴿وَيَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾؛ (و به آنان کتاب و حکمت می‌آموزد). در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «علم بیست و هفت حرف دارد و همه آن چیزی که انبیا آورده‌اند دو حرف است، مردم تا به امروز، جز این دو حرف از علم چیزی نمی‌دانند؛ پس اگر قائم ظهور کند ۲۵ حرف دیگر علم را نیز خارج و آن را بین مردم منتشر می‌کند و این دو حرف را نیز به آن اضافه می‌کند تا ۲۷ حرف علم بین مردم منتشر شود.»^(۱)

۲- دنیا

همان‌طور که همه ادیان آسمانی می‌گویند مصلح منتظر کسی است که دنیا را پس از اینکه لبریز از ظلم و ستم شده است، از عدل و داد پر می‌کند و این حدیثی است معروف و شناخته شده که از پیامبر خدا ﷺ و اهل بیت ایشان (علیهم السلام) وارد شده و شیعه و سنی آن را روایت کرده‌اند.^(۲)

۱- مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۱۷؛ بحار الانوار: ج ۵۲ / ص ۳۳۶.

۲- این حدیث از طریق شیعه و سنی روایت شده است و از باب اختصار، از میان احادیث بسیار در این باره، تعدادی را بیان می‌کنم. از طرق اهل سنت آنچه در سنن ابی داوود و دیگر منابع آمده است: از ابوطیفیل از علی (علیه السلام) از پیامبر ﷺ که فرمود: «اگر از روزگار بیش از یک روز باقی نمانده باشد به یقین خداوند مردی از اهل بیت مرا مبعوث می‌فرماید که آن (زمین) را پر از عدل و داد می‌کند؛ همان‌طور که از ظلم و ستم آکنده شده است» (سنن ابی داوود: ج ۲ / ص ۳۱۰).

حاکم نیشابوری در مستدرک از عبدالله بن مسعود (رضی الله عنه) نقل کرده است که گفت: رسول خدا ﷺ با

این مواردی که حاکمیت خدا دربردارد چیست که منجر به پرشدن زمین از عدل و داد می‌گردد؟ پیش از اینکه در مورد این موضوع مهم به صحبت پردازم می‌خواهم موردی را که اهمیت آن کمتر از موضوع مورد بحث نیست، روشن کنم و حتی این مورد علت نیاز به بحث در آن موضوع را نیز روشن می‌سازد؛ اینکه ما به عنوان مسلمان شیعه و طبق علامات و نشانه‌های ظهور و قیام مصلح

خوشحالی و سُور به سمت ما آمد، طوری که خوشحالی در چهره ایشان نمایان بود و از چیزی نپرسیدیم، مگر اینکه پاسخ آن را به ما فرمود و یک لحظه هم ساکت نماندیم؛ تا جوانانی از بنی‌هاشم از کنار ما عبور کردند که حسن و حسین (علیهم‌السلام) در بین آنان بودند. وقتی آنان را دید، در آغوش گرفت و اشک از دیدگانش جاری شد. عرض کردیم: ای رسول خدا! پیوسته در چهره شما چیزی می‌بینیم که خوش نداریم. فرمود: «به راستی خداوند برای ما اهل بیت آخرت را به جای دنیا برگزید و به زودی اهل بیت من با آوارگی و تنهایی در شهرها روبرو خواهند شد تا هنگامی که پرچم‌های سیاه از مشرق برافراشته شوند. آنان حق را می‌خواهند ولی به ایشان داده نمی‌شود؛ سپس دوباره آن را می‌خواهند و به آنان داده نمی‌شود؛ سپس دوباره می‌خواهند و به ایشان داده نمی‌شود؛ سپس می‌جنگند و پیروز می‌شوند؛ پس اگر کسی از شما یا از نسل‌های شما آنان را دید باید به سوی امامی از اهل بیت من بیاید، حتی اگر سینه‌خیز بر روی برف و یخ باشد؛ زیرا ایشان پرچم‌های هدایت‌اند که آن را به مردی از اهل بیت من که نامش همانم من و نام پدرش همانم پدر من است، تحویل می‌دهند. او زمین را صاحب می‌شود و آن را پر از عدل و داد می‌کند، همان‌طور که از ظلم و ستم آکنده شده است.» (مستدرک: ج ۴/ص ۴۶۴).

و از طریق شیعه روایت شده است: از ابوبصیر از امام صادق (علیه السلام) از پدرانش (علیهم‌السلام) که فرمود: «رسول خدا ﷺ فرمود: مهدی (علیه السلام) از فرزندان من است. اسم او اسم من و کنیه او کنیه من و شبیه‌ترین مردم به من از نظر خلقت و خلق و خوست. او غیبت و حیرتی دارد تا آنجا که مردم از دین‌هایشان گمراه می‌شوند. در این هنگام، همچون ستاره‌ای درخشان فرود می‌آید و زمین را پر از عدل و داد می‌کند، همان‌طور که از ظلم و جور پر شده است.» (امامت و تبصره: ص ۱۱۹)

منتظر - که از پیامبر خدا ﷺ و اهل بیت ایشان (علیهم السلام) وارد شده است - اتفاق نظر داریم که این روزها، روزهای ظهور و قیام مصلح منتظر (علیه السلام) است و طبیعتاً نظر کسی از سر هوا و هوس مطلب می‌بافد و اطلاعی از روایات ندارد برایمان اهمیتی ندارد؛ به علاوه مسیحیان نیز این ایام را ایام ظهور و قیام مصلح منتظر (علیه السلام) می‌دانند که این مصلح از نظر آنان عیسی (علیه السلام) است. حتی من کتابی از کشیش مسیحی که در نیمه قرن گذشته نوشته شده است، خواندم که در آن کتاب آمده: [پیدایش] قراین و نشانه‌های ظهور و قیامت صغری در ملکوت آغاز شده است.

اما یهودیان: آنان این روزها را ایام قیامت صغری می‌دانند و حتی بیشتر علمای آنان قاطعانه می‌گویند که این روزها، روزهای بازگشت ایلیا (علیه السلام) و ظهور اصلاحگر جهانی است. همین چند صباح پیش - که خیلی هم دور نیست - گروهی از آنان اقدام به پراکندن اعلامیه‌هایی به وسیله هواپیماها بین مسلمانان فلسطین نمودند که در آن باقی‌مانده سرزمین مقدس را مطالبه می‌کردند؛ زیرا زمان قیامت صغری فرا رسیده و این روزها، روزهای پایانی است و پس از آن در سرزمین مقدس جز صالحان باقی نخواهند ماند؛ که طبق اعتقادات یهودیان، آنان همان صالحان‌اند.

حال که وضعیت این گونه است روشن می‌شود همه دین‌داران به آنچه از انبیا (علیهم السلام) وارد شده یا از نظرشان روایت شدن آن‌ها صحیح است، استناد می‌کنند به این نکته که این روزها، روزهای قیامت صغری و ظهور اصلاحگر جهانی مورد انتظار است. پس اگر این روزها، روزهای ظهور او باشد و او همان کسی است که زمین را پر از عدل و داد می‌کند پس از آنکه مالا مال از ظلم و ستم شده،

برایمان روشن می شود که دنیا در این روزها لبریز از ظلم و ستم شده است!

حال دو پرسش مطرح می شود:

اول: چرا آکنده از ظلم و ستم شده است؟

که پاسخ این پرسش در مطالب پیشین بیان شد و در مطالب بعدی نیز به آن اشاره خواهیم کرد.

دوم: چگونه پر از عدل و داد می شود؟

و این مطلبی است که می خواهیم به بیان آن پردازیم؛ به ضمیمه چند سطری در باب حاکمیت خداوند سبحان و متعال تا وسیله ای برای پرشدن زمین از عدل و داد باشد.

۱- قانون (قانون اساسی و قوانین دیگر):

کسی که قانون را وضع می کند خداوند سبحان و متعال است. اوست آفریننده این زمین و ساکنانش و آنچه را که به صلاح اهل زمین و ساکنانش است می داند؛ از جمله صلاح انسانها، جنیان، حیوانات، گیاهان و موجودات دیگری که از آنها آگاهی داریم و یا بی اطلاعیم. او گذشته، حال و آینده را می داند و از آنچه به صلاح جسم و نفس انسانی و از آنچه به طور کلی به صلاح نوع انسانی است، آگاه است. قانون باید گذشته، حال، آینده، جسم و نفس انسانی، مصلحت فردی و اجتماعی و مصلحت سایر مخلوقات حتی مصلحت جمادات، همچون زمین، آب، محیط زیست و ... را در نظر بگیرد. حال از چه منبعی غیر از خداوند سبحان و متعال تفصیل و جزئیات تمامی این موارد می تواند شناخته شود؟! با توجه

۵۰.....حاکمیت خدا، نه حاکمیت مردم

به اینکه بسیاری از آن‌ها قابل درک و یادگیری نیستند؛ یعنی نمی‌شود به آن‌ها و خصوصیاتشان علم پیدا کرد و... .

به‌علاوه، اگر فرض کنیم کسی همه این جزئیات را بشناسد از کجا می‌تواند قانونی وضع کند که تمام این تفصیلات و جزئیات را در نظر گرفته باشد؟! با توجه به اینکه در عمل، برخی از این جزئیات با برخی دیگر در تناقض‌اند؛ پس مصلحت در چیست و در کدام قانون می‌گنجد؟

مطمئناً مصلحت در جایی غیر از قانون الهی و شریعت آسمانی نخواهد بود؛ زیرا وضع‌کننده‌اش آفریدگار مخلوقات است و او امور پیدا و پنهان را می‌داند و می‌تواند کارها را هر طور که بخواهد به جریان بیندازد؛ پاک و منزه است او و بسی والاتر از آنچه است که شریکش می‌دارند!

۲- پادشاه یا حاکم:

شکی نیست که رهبری هر طور که باشد -چه در چارچوب حاکمیت مردم از نوع دیکتاتوری یا دموکراسی و چه در چارچوب حاکمیت خداوند سبحان و متعال- تأثیر مستقیمی در جامعه انسانی می‌گذارد؛ زیرا جامعه -حداقل به صورت فطری- مجبور به گوش سپردن به این رهبری است؛ زیرا انسان بر پیروی از رهبر تعیین شده از سوی خداوند سبحان و متعال سرشته شده است.

﴿فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾؛ (همان

فطرتی که خداوند مردم را به آن سرشته است. در آفرینش خدا تغییری نیست.

این همان دین پایدار است.^(۱)

این رهبر همان ولیّ خدا و جانشین او در زمینش است؛ بنابراین وقتی ولیّ خدا از حقش کنار زده شود و آینه فطرت انسانی با تاریکی این دنیا مشوّش و آشفته گردد، انسان هر رهبری را که به جای ولیّ خدا و حجتش بر بندگانش باشد می‌پذیرد تا این نقص و کاستی وجودش را پر کند؛ حتی اگر این رهبری جایگزین شده، واژگون شده و دشمن ولیّ خدا در زمینش و دشمن حجت او بر بندگانش باشد.

پس انسان به‌طور معمول، به مفاد هدایتی که توسط حاکم اجرا می‌شود گوش می‌سپارد و این هدایت و رهبری از دو حال خارج نیست: یا این رهبر، ولیّ خدا و حجت او بر بندگانش است که در این صورت او حاکم تعیین شده از طرف خداوند سبحان و متعال است، یا شخص دیگری غیر از اوست که در این صورت یا حاکم دیکتاتوری است که با زور و استبداد تسلط یافته یا حاکم منتخب به‌وسیله انتخابات آزاد دموکراتیک است. حاکم تعیین شده از طرف خداوند سبحان و متعال سخنگوی خداست؛ زیرا او سخنی نمی‌گوید، مگر به دستور خداوند و جز به دستور خداوند چیزی را پیش یا پس نمی‌اندازد.

اما حاکمی که از طرف مردم تعیین شده یا بر آنان سلطه یافته است، قطعاً از سوی خداوند سبحان و متعال سخن نمی‌گوید. رسول خدا ﷺ سخنی با این مضمون فرموده‌اند: «هر کس به گوینده‌ای گوش بسپارد او را عبادت کرده است؛ پس اگر این گوینده از سوی خداوند سخن بگوید، او خدا را عبادت کرده و اگر

گوینده از سوی شیطان سخن بگوید، شیطان را عبادت کرده است».^(۱)

پس سخنگویی جز گوینده‌ای از طرف خدا و یا گوینده‌ای از طرف شیطان نیست و حالت سومی هم وجود ندارد؛ و هر حاکمی غیر از ولیّ خدا و حجت او بر بندگانش به نحوی از اشکال- گوینده‌ای از طرف شیطان است، هر کس متناسب با وضعیت خودش و به اندازه باطلی که در خود دارد!

از اهل بیت (علیهم‌السلام) به این معنا وارد شده است: «هر پرچمی قبل از قائم (علیه‌السلام)، پرچم طاغوت است»؛^(۲) یعنی هر پرچمی که صاحبش ارتباطی با قائم (علیه‌السلام) نداشته باشد.

بنابراین حاکم تعیین شده از طرف خداوند سبحان و متعال، سخنگویی از طرف خداست و حاکمی که از سوی خداوند سبحان و متعال معین نشده، سخنگوی شیطان است؛ و تأکید می‌کنم که گوینده‌ای از طرف خدا، دین و دنیا را اصلاح می‌کند و گوینده‌ای از طرف شیطان دین و دنیا را به فساد و تباهی می‌کشانند.

۱- کافی: ج ۶/ص ۴۳۴؛ عیون اخبار الرضا (علیه‌السلام): ج ۲/ص ۲۷۲.

۲- این حدیث را کلینی در کتاب کافی و نعمانی در غیبت روایت کرده‌اند. متنی که در کتاب غیبت نعمانی آمده است: از مالک بن اعین جهنی که می‌گوید: از اباجعفر امام باقر (علیه‌السلام) شنیدم که می‌فرمود: «هر پرچمی که پیش از قائم برافراشته شود یا فرمود: خروج کند- صاحب آن پرچم، طاغوت است». کافی: ج ۸/ص ۲۹۵؛ غیبت نعمانی: ص ۱۱۵؛ وسائل الشیعه (آل‌البيت): ج ۱۵/ص ۵۲؛ فصول المهمه فی اصول الائمه: ج ۱/ص ۴۵۱؛ بحار الانوار: ج ۵۲/ص ۱۴۳؛ جامع احادیث شیعه: ج ۱۳/ص ۶۶؛ معجم احادیث امام مهدی (علیه‌السلام): ج ۳/ص ۴۳۱.

صفا از امام صادق (علیه‌السلام) روایت کرده است که ایشان به مفضل فرمودند: «ای مفضل! هر بیعتی پیش از ظهور قائم (علیه‌السلام) بیعت کفر و نفاق و خدعه است؛ خداوند بیعت‌کننده با آن و بیعت‌گیرنده برای آن را لعنت کند...». (مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۸۳).

خداوند سبحان و متعال آنچه را که در نفوس است می‌داند و اصلاحگر را از مفسد می‌شناسد؛ بنابراین او ولی و جانشین خود را انتخاب می‌کند و برمی‌گزیند و این جانشین کسی نیست، جز بهترین مخلوقاتش و برترین کسانی که در زمین هستند و شایسته‌ترین، حکیم‌ترین و داناترین آنان که خداوند او را از لغزش‌ها و خطاها مصون می‌دارد و او را برای صلاح و اصلاح یاری می‌دهد.

اما مردم هنگامی که با انتخاب خداوند سبحان و متعال به مقابله برمی‌خیزند انتخابشان جز بر بدترین خلق خدا واقع نمی‌شود؛ در برگزیدن موسی علیه السلام که پیامبری معصوم بود درسی برای عبرت‌گیرندگان و پند و یادآوری برای پندگیرندگان و نشانه‌ای برای کسی که گوش شنوا دارد و به حق گواهی می‌دهد وجود دارد؛ آن هنگام که او هفتاد نفر از مردان قومش را که معتقد بود بهترین‌اند، برگزید و سپس فاسدبودنشان روشن شد! ^(۱)

۱- از سعدبن عبدالله قمی در حدیثی طولانی که از امام مهدی علیه السلام در حالی که آن حضرت پسر کوچکی در زمان حیات پدرش امام حسن عسکری علیه السلام بود- سؤال می‌کند، روایت شده است: ... عرض کردم: مولای من! مرا از علتی که مانع انتخاب امام توسط مردم می‌شود باخبر فرمایید. فرمود: «مصلح یا مفسد؟» گفتم: مصلح. فرمود: «آیا امکان دارد انتخاب مردم بر شخصی مفسد واقع شود در حالی که هیچ‌کس از آنچه در ذهن دیگری از فساد یا صلاح می‌گذرد، آگاهی ندارد؟» عرض کردم: آری. فرمود: «علت همین است و این علت را با برهانی که عقل تو در برابرش سر تسلیم فرود آورد، برایت روشن می‌کنم. مرا از فرستادگانی باخبر کن که خداوند متعال آنان را برگزید، کتاب بر آنان نازل فرمود و آنان را با وحی و عصمت تأیید فرمود، به طوری که آنان برترین امت‌هایند و بهترین مردم در انتخاب کردن می‌باشند؛ مثل موسی و عیسی علیهم السلام. آیا با وجود بزرگی عقل و کمال علمشان اگر می‌خواستند کسی را به اختیار خودشان برگزینند آیا امکان دارد که انتخابشان بر منافق افتد، در حالی که خودشان فکر می‌کردند او مؤمن است؟» عرض کردم: خیر. فرمود: «این موسی کلیم‌الله است که با

۵۴.....حاکمیت خدا، نه حاکمیت مردم

۳- از آنجا که قانون و حاکم در حاکمیت خداوند سبحان از کمال و عصمت بهره می‌برند

[بر این اساس] صلاح و درستی احوال سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مردم استوار می‌شود و این به دلیل آن است که تمامی این جوانب در زندگی مردم به قانون و حاکم متکی است؛ زیرا این قانون است که این موارد را تنظیم و این حاکم است که آنها را اجرا می‌کند؛ پس اگر قانون از طرف خداوند سبحان باشد تنظیم این جوانب بهتر و کامل‌تر است و وقتی حاکم جانشین و ولی خدا در زمین و بهترین خلق خدا باشد تطبیق و پیاده‌سازی قانون الهی به‌طور تمام و کمال و به بهترین شکل صورت خواهد پذیرفت.

در نهایت اگر امت اسلامی حاکمیت خداوند در زمین را بپذیرد، خیر دنیا و آخرت را برده است و فرزندان‌شان در دنیا و آخرت سعادت‌مند خواهند شد؛ و از

وجود بسیار بودن عقل و کمال علمش و نزول وحی بر او از اعیان و اشراف قومش و بزرگان لشکرش هفتاد تن را برای میقات پروردگارش برگزید. اینان از کسانی بودند که شکی در ایمان و اخلاصشان نداشت، اما اختیار آن حضرت بر منافقان واقع شد. حق تعالی می‌فرماید: (و موسی از میان قومش هفتاد مرد را برای میقات ما برگزید...؛) تا آنجا که می‌فرماید: هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد، مگر اینکه خداوند را به‌صورت آشکارا ببینیم؛ پس به سبب ظلمشان صاعقه‌ای آنان را فرو گرفت». حال که درمی‌یابیم اختیار و انتخاب کسی که خداوند به پیامبری برگزیده است بر فاسد واقع شد نه بر صالح درحالی‌که خود آن حضرت گمان می‌کرد صالح‌ترین‌ها را برگزیده نه فاسدترین‌ها را. متوجه می‌شویم کسی را یارای برگزیدن نیست، مگر آن کس که از آنچه در سینه‌ها مخفی است و آنچه ضمائر در خود دارند و دسیسه‌هایی که درون‌ها در خود پیچیده‌اند آگاه باشد؛ بنابراین هیچ برتری برای اختیار و انتخاب انصار و مهاجرین وجود ندارد، آن هم بعد از اینکه اختیار انبیا بر اهل فساد واقع شد آن‌هم هنگامی که می‌خواستند اهل صلاح را برگزینند...». کمال‌الدین: ص ۴۶۱؛ دلایل الامامة: ص

طرفی امتی که حاکمیت خداوند در زمین را بپذیرد، بهترین نیکی‌ها از فرزندانشان به سوی آسمان می‌رود که همان پیروی کردن از ولی خدا و اخلاص در راه خداست؛ در این صورت، بهترین نیکی‌ها از آسمان به سوی آنها نازل می‌شود؛ این یعنی همان توفیق از جانب خدای سبحان، در نتیجه این امت بهترین امت‌هایی خواهد بود که برای مردم آمده است [و آنها آن دین را پذیرفته اند]، زیرا چنین امتی ولی خدا و جانشین خدا در زمین را پذیرفته است:

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾؛ (و اگر مردم شهرها ایمان آورده و پرهیزگاری پیشه کرده بودند برکاتی از آسمان و زمین را به رویشان می‌گشودیم، ولی [فرستادگان] را تکذیب کردند؛ پس ما نیز به کیفر کردارشان مجازاتشان کردیم).^(۱)

و امت‌ها به مقداری که خلیفه خدا در زمینش را پذیرفته‌اند و به میزان گردن نهادن به دستورات و فرامینش، بر یکدیگر اظهار فضل و برتری می‌کنند و به این ترتیب امتی که امام مهدی (علیه السلام) را می‌پذیرند بهترین امتی است که مردم تا به حال دیده‌اند: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾؛ (شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدید آمده‌اید، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید).^(۲)

و اینها سیصد و سیزده نفر اصحاب قائم و کسانی که از آنان پیروی می‌کنند،

۱- اعراف: ۹۶.

۲- آل عمران: ۱۱۰.

۵۶.....حاکمیت خدا، نه حاکمیت مردم

هستند؛ اما اگر امت، ولیّ خدا و جانشین او در زمینش را نپذیرند، این بزرگ‌ترین حماقتی است که مرتکب خواهند شد و دنیا و آخرتشان تباه می‌شود؛ در دنیا خواری و رسوایی و در آخرت جهنم است و چه بد آرامشگاهی است!

آنچه می‌خواهم در انتها مورد تأکید قرار دهم این است که من اعتقاد ندارم کسی باشد که به خدا ایمان داشته باشد و درعین حال معتقد باشد قانونی که مردم وضع کرده‌اند بهتر از قانون خداوند سبحان و متعال است و همچنین حاکمی که مردم انتخاب کرده‌اند بهتر از حاکمی است که خداوند سبحان و متعال معین کرده است. والحمد لله وحده... و سپاس و ستایش تنها از آن خداوند یکتاست.

﴿وَإِذَا رَأَوْكَ إِِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوعًا أَهْدَاً الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا * إِنَّ كَادَ لَيُضِلُّنَا عَنْ آلِهَتِنَا لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا عَلَيْهَا وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾؛ (و چون تو را ببینند جز به سُخرهات نگیرند که آیا این است همان کسی که خداوند به رسالت برانگیخته است؟! * چیزی نمانده بود ما را از خدایانمان لـاگر بر آنان صبر پیشه نکرده بودیم- گمراه کند؛ و به زودی هنگامی که عذاب را ببینند خواهند دانست چه کسی گمراه‌تر بوده است).^(۱)

گناهکار تقصیر کار

احمد الحسن

جمادی‌الاول ۱۴۲۵ هـ ق^(۲)

۱- انبیا: ۳۶.

۲- تیرماه ۱۳۸۳ هـ ش. (مترجم)